

عبدالناصر و مصدق در

شعر البیاتی و اخوان

مقتدایشان بیان کرده اند.

فی‌المثل بیاتی شعری دارد به نام «سرودی از عراق برای جمال عبدالناصر» کسی که رییس جمهور پیشین مصر بود و به محض رسیدن به این سمت، به تأثیر از مرحوم دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت، در ۱۹۵۴ میلادی سرسختانه در برابر انگلیسیان ایستاد و آنان را از ترعه‌ی سوئز بیرون راند و عایدات این ترعه را ملی اعلام نمود. این اقدام ناصر، بی‌گمان محبوبیت وی را در جهان عرب تثبیت نمود و به نوبه‌ی خود بارقه‌ی امید را در ذهن و زبان اندیشمندان معاصر خود ایجاد کرد. به همین جهت بیاتی هم در شعر خود ضمن توصیف فجایی که در موطن خویش (عراق) می‌گذشت، عبدالناصر را مخاطب قرار داده، او را روشنی بخش شبان تیره‌ی اعراب و امید جهان جدید می‌خواند. ناصر کسی است که از نگاه شاعر، پروراننده‌ی مردان مرد است و اهداکننده‌ی باران در کویر:

به نام تو / در روستای سبز و دورمان / در عراق...^۴

این شعر را بیاتی در ۱۹۵۶ میلادی، همان گونه که گذشت به رهبر جهان عرب و مقتدای خود جمال عبدالناصر سروده است. راست است که اصولاً شعر در ترجمه به علت ساقط شدن وزن و قافیه و سایر عناصر شعری، طبعاً آن تأثیر مطلوبی را که در زبان اصلی ست ندارد؛ اما با همه‌ی این احوال، شعر دربردارنده‌ی نکته‌های نظرگیر اجتماعی است که بی‌تردید نمودار عرق ملی‌گرایی و توجه شاعر به فضای پیرامونی خویش است.

نکته‌ی قابل تأمل آن که در همین سال (۱۳۳۵) یعنی سال تأسیس ساواک در ایران، مهدی اخوان ثالث نیز شعری دارد تحت عنوان «تسلّی و سلام». شاعر شعر خویش را برای مراد و مقتدایش «پیر محمد احمدآبادی» سروده است. رجحان تعبیرات شاعرانه‌ی اخوان در مقایسه با شعر البیاتی کاملاً آشکار است، خاصه آن که درک و دریافت «تسلّی و سلام» اخوان را با توجه به زمان سرودن آن بویژه دهه‌ی سی باید سنجید. سال‌هایی که به تعبیر شاملو، سال بد / سال باد. سال اشک / سال شک / سال روزهای دراز و استقامت‌های کم / سالی که غرور‌گدایی می‌کرد / سال پست / سال درد / نام گرفته است؛ و درست در همین اوضاع و احوال است که اخوان با دل خویش واگویی‌ها دارد که بازتاب اندیشه‌ی اندیشمندان آن روزگاران است. شعری که به زیباترین صورت

□ عبدالوهاب البیاتی شعرش صبغه‌ی جهانی دارد و در برخی جهات از نظر مضمون اجتماعی و آرمان‌خواهی‌های روشنگران، یادآور شعر اخوان است خاصه در پیوند شاعر با وطن خویش.

بیاتی در شعر معاصر عربی به عنوان رهبر مکتب واقع‌گرایی سوسیالیستی شناخته شده است،^۱ در قسمتی از شعر «مسافری بی چمدان» اشاره‌ی دارد به وصف الحال خود و سرگردانی اش، زیرا که موطن خود را «ناکجاآباد» می‌خواند:

از ناکجاآبادم / مرا چهره‌ی بی و تاریخی نیست / از ناکجاآباد.

و در شعر «بازار قریه» از زبان دروگران خسته می‌گوید:

... کاشتند و نخوردیم، ناگزیر می‌کاریم و خواهند خورد.

او از یک سو به آوارگیش اشاره دارد و از سوی دیگر به استبداد حاکم بر روزگار خویش که عاقبت و به ناگزیر به استثمار و بهره‌کشی بیگانگان می‌انجامد.

بیاتی در بغداد زاده شد. تحصیلاتش را در همان شهر سپری کرد و همان‌جا هم فارغ‌التحصیل دانشسرا گشت. بعد به معلمی و کارهای مطبوعاتی رو آورد و عاقبت به خاطر داشتن اندیشه‌های سوسیالیستی از وطن خود اخراج گشت. مدتی را در مسکو گذراند و بعدها در کشورهای عربی آوارگی را تجربه کرد. سرانجام با فروپاشی نظام پادشاهی در عراق، چندی به موطن خویش بازگشت. سپس به عنوان وابسته‌ی فرهنگی عراق به شوروی رفت؛ اما طولی نکشید که عطای آن را هم به لقایش بخشید.^۲

خسرو گل‌سرخ‌ی در باب شعر البیاتی، درست هم زمان با نخستین چاپ آوازه‌های سندباد در ۱۳۴۸ می‌نویسد: «عبدالوهاب البیاتی از آن سوی دیوار محال سخن می‌گوید و صدای او از دیواره‌ی صوت می‌گذرد و سوی ما بازمی‌گردد تا نویدگونه‌ی رستاخیز باشد. استحال‌ه‌ی در جسم و روح، نوزایی سبزی که مستقیماً از نور آفتاب مایه می‌گیرد. انسان‌های شعر او از فساد خاک برمی‌خیزند، ریشه‌ها را می‌گسلند سر و چشم را به نور می‌شویند و زندگی از سر می‌گیرند و این خود مظهر رستاخیز و زایش دوباره‌ی است.»^۳ مراد بنده در این مختصر تنها مقایسه‌ی شعر بیاتی و اخوان ثالث است با این مضمون مشترک که چه‌گونه این دو شاعر معروف تقریباً هم‌زمان با هم احساسات وطنی خویش را نسبت به مراد و

ممکن بازگوکننده ی واقعیتی تلخ آن هم از پس ایلغار ی مدهش است همراه با بغضی ترکیده در گلو می سراید: دیدی دلا که یار نیامد...^۵

مهدی اخوان ثالث (۱۳۶۹۱۳۰۷) پایه پای مردم روزگار خویش همواره دلواپس سرنوشت وطن بود. وطنی که در طول تاریخ، همیشه ی روزگار درگیر حوادث و بلایای گوناگون بوده است:

گه سکندر، گه عرب، گاهی مغول، اینک فرنگ

یک عروس و چند شوهر، ملک دارا را ببین

شعر اخوان از یک سو نمودار بازتاب حوادثی ست که بر این ملک گذشته است و از سوی دیگر به بیان تاریخی واقعیتی خشن می پردازد که درصدد مسخ چهره ی اصیل ایرانی ست. شاعر، خود در زمان حیات، فشار چکمه های پولادین ستمی مضاعف را بر سینه اش احساس می کند و همین تألمات بر روی هم سبب می شود تا فی المثل یکی از زیباترین شعرهایش (زمستان) را در دی ماه ۱۳۳۴ بسراید. شعری ناب که بازتاب احساس سرخورده ی ملتی است که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را پشت سر گذاشته است و جهنمی زیر صفر را تجربه می کند. یأس و نومیدی حاکم بر کشور، بی گمان زاینده ی عواملی چون «محیط تنگ و بسته و خاموش، نبودن آزادی قلم و بیان، نابودی آرمان ها، تجربه های تلخ، پراکندگی یاران و هم فکران، بی وفایی ها و پیمان شکنی ها و سرانجام کوشش هرکس برای گلیم خویش از موج بدر بردن و دیگران را دست حوادث سپردن»^۶ است.

سمبل آرمان های اخوان و همه ی مردم تشنه ی آزادی و استقلال در آن برهه از تاریخ که منجر به ملی شدن صنعت نفت شد، بی گمان کسی نیست جز «پیر محمد احمدآبادی». همان که به قول شاعر، خانه خوان را برای آمدنش آراستیم؛ همان ضیف نامدار و غمگسار و شیر پیر بسته ی زنجیر که به حق «نادر نوادر ایام» بود و سلسله جنبان مبارزه ی بی امان که نه تنها در ایران بل خاورمیانه را سخت لرزانده بود و استعمار پیر را به زانو درآورد. با این همه شگفتا که در همان زمان برخی مخالفانش او را انگلیسی می خواندند و جهال زمانه تا دیرزمانی پس از آن سال ها، لقب «مصدق السلطنه» را برای کوبیدنش بهانه قرار داده او را حامی سلطنت پهلوی ها می دانستند، بی آن که که دریابند آن لقب به زمان قاجارها مربوط می شود نه پهلوی ها. طرفه آن که او قویاً طی نطق های آتشین خود در مجلس پنجم شورای ملی به تاریخ نهم آبان ماه ۱۳۰۴ شمسی، علی رغم آن که به قتل تهدید شده بود، به طور علنی با سلطنت رضاخان پهلوی مخالفت کرده، صریحاً گفته بود: «هم شاه، هم رییس الوزراء، هم وزیر جنگ و هم فرمانده کل قوا، چنین حکومتی در زنگبار هم نیست. اگر سر مرا ببرند و مرا قطعه قطعه و ریزریزم بکنند به این حکومت رأی نمی دهم.»^۷ که شرح کامل این نطق تاریخی را نیز می توان در مجله ی آینده^۸ مشاهده نمود. با تمام این احوال، انگلیسی ها او را کمونیست و روس ها هم او را نوکر امپریالیسم امریکا قلمداد می کردند.

صالح جبر، رهبر حزب ملی عراق، در شانزدهم ماه مه ۱۹۵۳،

یعنی درست حدود سه سال پیش از آن که بیاتی شعر یادشده را برای جمال عبدالناصر بسراید، راجع به پیر احمدآبادی و تأثیر او در بیداری ملت های شرقی، خاصه عراق صراحتاً می گوید: «... افزایش عایدات نفت عراق، مرهون تلاش و همت دکتر مصدق است... ما عراقی ها برای نهضت ملی ایران ارزش بسیار قائلیم. بدون شک این نهضت در بیداری ملل شرق مؤثر واقع شده است.» و مؤسسه ی مطبوعاتی دارالهلل مصر نیز با همین مضمون در سال ۱۳۳۵ شمسی می گوید: «... دکتر مصدق استاد فن ملی شدن در شرق است. تمام رهبران نهضت های خاورمیانه در مکتب مصدق درس خوانده اند... فعالیت و نشاط او جوانان را تحت الشعاع خود ساخته است. دکتر مصدق قدرت و قوت حیرت آور و سرسختی بی نظیر خود را به انگلیس ها نشان داد و آنان را مجبور ساخت در برابر قدرت و نیروی معنوی او زانو به زمین بزنند.»^{۱۰}

اکنون پس از حدود بیش از نیم قرن است که از آن تب و تاب ها گذشته و آب ها تقریباً از آسیاب افتاده است دیگر بر کسی پوشیده نیست که مصدق به تنهایی و بدون هیچ پشتوانه و حمایت دولتی بیگانه، صرفاً به استقلال و آزادی مردم وطنش می اندیشیده است. حدیث پیرمرد خود انگیزه یی شده با بسیاری عبرت تا شاعران نواندیش و اندیشمندان شاعر سایر کشورهای تحت ستم نیز از وی و مبارزه اش درس عبرت بگیرند. ستایش او و مبارزان نظیر او در حقیقت ستایش وطن است و شور وطن پرستی و قدرشناسی از جوهر پاک آزادی و آزادگی تا آحاد ملت چشم به قله ها و چکادها دوخته، وطن خود را باور کرده، در برابر مطامع بیگانگان محکم و استوار ایستادگی نمایند. ■

پی نوشت ها

- ۱- دکتر مصطفی بدوی، *گزیده یی از شعر عربی معاصر*، ترجمه ی دکتر غلام حسین یوسفی و دکتر یوسف بگار، چاپ اول، انتشارات اسپرک، تهران، ۱۳۶۹، ص ۴۸۷.
- ۲- عبدالوهاب البیاتی، *آوازه های سندباد*، ترجمه ی م. سرشک، چاپ دوم، انتشارات نیل، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۵۶.
- ۳- خسرو گل سرخی «شاعری از آفاق»، *آوازه های سندباد*، آیندگان به نقل از محمدرضا شفیعی کدکنی، شعر معاصر عرب، ص ۱۶۷.
- ۴- عبدالوهاب البیاتی، *گزیده ی شعر معاصر عرب (۲)*، ترجمه ی یوسف عزیزی بنی طرف، چاپ اول، نشر سپیده، تهران، ۱۳۵۷، ص ۹۱۹۰. (کتاب شامل قطعاتی ست از سه شاعر معروف عرب: محمود درویش از فلسطین، محمد الفیتوری از سودان و عبوالوهاب البیاتی از عراق.)
- ۵- مهدی اخوان ثالث، *ارغنون*، چاپ دوازدهم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲.
- ۶- دکتر غلام حسین یوسفی، *چشمه ی روشن*، چاپ اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۷۳۵.
- ۷- دکتر محمد مصدق، *خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق*، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ص ۲۲۷.
- ۸- ر. ک. آینده، سال اول، شماره ی ۴، (آبان ۱۳۰۴)، ص ۲۳۰.
- ۹- بهرام افراسیابی، *مرداد خاموش، خرداد پرچوش*، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸۲.
- ۱۰- همان، ص ۸۳.